

آموزش رسمی علوم دینی به کودکان چگونه و چرا؟

گزارش سی و ششمین نشست نقد آثار غیر تخیلی کودک و نوجوان

اشاره

سی و ششمین نشست نقد آثار غیر تخیلی، به ارزیابی کتاب‌های درسی هدیه‌های آسمان مقطع ابتدایی پرداخت. این نشست، روز یکشنبه ۱۶/۱۲/۸۳ با حضور جواد محقق، محمود حکیمی و سیدعلی محمد رفیعی برگزار شد.

محسن هجری: با سلام و خیر مقدم خدمت مهمانان عزیز، آقایان محقق، حکیمی، رفیعی و دیگر دوستانی که زحمت کشیدند و تشریف آوردند تا در این نشست، به ارزیابی کتاب‌های درسی تعلیمات دینی مقطع ابتدایی بپردازیم. تصور ما این بود که تفاوت تعلیمات دینی با سایر دروس، ارتباطی است که با درون بچه‌ها و با ضمیر ناخودآگاه و خود آگاه‌شان پیدا می‌کند. هم‌چنین، جامعه ما جامعه‌ای است که مذهب حداقل به صورت رسمی بر آن حاکم است و در عین حال در ریز ریز زندگی ما خودش را نشان می‌دهد و عجین بودن دین با زندگی بچه‌ها، ایجاب می‌کند که کتاب‌های تعلیمات دینی را یک مقدار دقیق‌تر بررسی کنیم. با توجه به تغییر و تحولاتی هم که اخیراً در کتاب‌های تعلیمات دینی شاهدش بودیم، از دوستان دعوت کردیم که تشریف بیاورند تا هم نقدی برگزیده انجام شود و هم چشم‌انداز آینده را بهتر دریابیم. در عین حال، کارهای انجام شده را مرور کنیم و خلاصه این که بتوانیم به سرفصل‌هایی مناسب‌تر برای کتاب‌های درسی تعلیمات دینی دست پیدا کنیم. از دوستان خواهش می‌کنم بفرمایند.

محمود حکیمی: تشکر می‌کنم از کتاب ماه کودک و نوجوان. من با وجود این که کار زیاد داشتیم، اما در مدت ده روز، دو کتاب «هدیه‌های آسمان» چهارم دبستان و «هدیه‌های آسمان» پنجم دبستان را مطالعه کردم، یادداشت‌هایی برداشتم و خلاصه آن یادداشت‌ها را عرض می‌کنم. قبل از آن، بد نیست بگویم که من عقیده دارم یک آموزگار و دبیرآگاه و پژوهشگر، بهتر از هر کس می‌تواند کتاب‌های درسی را که تدریس کرده، نقد کند. من از سال ۱۳۴۳ تا ۱۳۴۵ که در یکی از روستاهای کردستان تدریس می‌کردم، سرباز معلم بودم و بعد از سال ۱۳۴۵ تا ۱۳۴۷ در لوسان معلم دبستان بودم. در آن زمان، خیلی بهتر می‌توانستم کتاب‌های درسی دبستانی را نقد کنم. هم‌چنین از سال ۶۲ تا ۶۳، در دفتر تحقیقات و برنامه‌ریزی درسی، ویرایش کتاب‌های دبستان و راهنمایی و دبیرستانی برعهده من بود. خوب می‌دانید که ویراستار باید خط به خط هر اثری را بخواند و لذا در آن زمان، می‌توانستم یک نقد خوب بنویسم. به هر حال، ابتدا نقاط قوت این کتاب‌های درسی را می‌گویم. مؤلفان محترم کتاب درسی دینی سال پنجم دبستان که آن را با عنوان «هدیه‌های آسمان» منتشر ساخته‌اند، بر یک نکته مهم آگاهی دارند و آن این که آموزه‌های دینی را دیگر نمی‌توانیم با نثری دشوار و آکنده از واژه‌های نامأنوس به دانش‌آموزان بیاموزیم نثر این دو کتاب، نثری نسبتاً روان است. نکته دیگری که مؤلفان محترم به آن توجه کرده‌اند، این است که تعلیم دین اسلام سراسر عشق و محبت است و هنگام سخن گفتن از پیامبران توحیدی و ائمه اطهار علیهم‌السلام، به جای شرح جنگ‌ها باید از بوی عطراگین آموزه‌های محبت‌آمیز آنان سخت گفت. این دو





مشخصه مثبت، در «هدیه‌های آسمان» به خوبی به چشم می‌خورد.

حکیمی:

نویسندگان این کتاب‌ها تلاش کرده‌اند آموزه‌های کتاب دینی را از شکل مطالبی خشک و یکنواخت و خسته‌کننده بیرون آورند. البته نمی‌خواهم بگویم مطالبی که قبل از این در این کتاب‌ها بوده، تماماً خشک و خسته‌کننده بوده. قبل از انقلاب، کتاب‌های درسی دینی که توسط مرحوم شهید باهنر و مرحوم بهشتی و آقای برقعی نوشته می‌شد و بعد از انقلاب هم چند سالی تدریس شد، کتاب‌های پرارزشی بود. از بخش‌های قابل ارزش کتاب‌های هدیه‌های آسمان، توجه دادن دانش‌آموزان به این نکته است که هر سخنی حتی از بزرگسالان را نمی‌توان حتماً سخن درست دانست و هر انسان وظیفه دارد درباره هر سخن و هر مطلبی که می‌شنود یا می‌خواند، به تحقیق بپردازد و اگر آن سخن با عقل هماهنگ نبود، آن را باید کنار بگذارد. به عنوان مثال در هدیه‌های آسمان چهارم دبستان، صفحه ۲۵، داستان فوت ابراهیم فرزند رسول اکرم، در بخش برای خواندن آمده که بعضی از مردم فکر می‌کردند خورشید گرفتگی، به علت عذارا بودن خورشید در مرگ فرزند پیامبر است، اما پیامبر فرمود، خورشید گرفتگی به غم یا شادی ما ارتباط ندارد، بلکه نشانه‌ای از قدرت خدا و نظم جهان است.

نویسندگان هدیه‌های آسمان، تلاش کرده‌اند که درس‌های تعلیم و تربیت اسلامی را از صورت یک سلسله درس حفظی خارج و آموزه‌های دینی را وارد زندگی عملی دانش‌آموز کنند. در کتاب هدیه‌های آسمان چهارم دبستان، درس هفده، صفحه ۵۸، دانش‌آموز می‌گوید من همیشه به زیبایی‌های زندگی فکر می‌کنم، به خنده و شادی، به محبت و مهربانی و... در پایان این درس که «رؤیاهای من» نام دارد، آمده که آرزو می‌کنم مهدی (عج) بیاید و با آمدنش به زندگی ما لبخند و شادی هدیه کند و عشق و دوستی و ایمان و امید و راستی و درستی برای ما به ارمغان بیاورد. این‌ها که عرض کردم، نقاط قوت این دو کتاب بود. منتظر بیانات آقایان



هستم. اگر وقت بود، من یادداشت‌هایی درباره نقاط ضعف این کتاب‌ها دارم که بعداً عرض خواهم کرد. متشکرم.

جواد محقق: ضمن سلام، اقرار می‌کنم که من معلم آموزش ابتدایی نبوده‌ام و نیستم و متأسفانه غیر از یکی - دو سال، آن هم به صورت غیررسمی، در دوره ابتدایی (کلاس‌های چهارم و پنجم) تدریس نکرده‌ام. تمام سال‌های تدریس در آموزش و پرورش، در دوره راهنمایی، دبیرستان، و هنرستان و بعضاً تربیت معلم‌ها بوده. به همین دلیل خلاف دوستان، نه سابقه آموزش دبستانی چندان دارم و نه بر کتاب‌های آموزش ابتدایی اشراف دارم.

دلیل دعوت دوستان از من، شاید این باشد که سال‌ها مجله‌ای درمی‌آوردم که بخشی از آن به آموزش ابتدایی می‌پرداخت که بعدها به تولد یک مجله مستقل برای آموزش ابتدایی به نام رشد آموزش ابتدایی منجر شد.

لازم می‌دانم ابتدا چند نکته را تذکر بدهم. یکی این اصطلاح مقطع است که به غلط، خیلی هم جاری و ساری است و تقریباً همه استفاده می‌کنیم برای «دوره‌های» آموزشی. در حالی که «مقطع» محل قطع است؛ یعنی کلاس پنجم ابتدایی که پایان دوره دبستان است یا سوم راهنمایی و چهارم دبیرستان که پایان دوره‌های خودشان هستند، مقطع حساب می‌شوند، اما اطلاق «مقطع» به بقیه کلاس‌ها و یا کل دوره صحیح نیست و باید دوره ابتدایی، دوره راهنمایی و دوره دبیرستان گفته شود. از این اشتباهات در کتاب‌های درسی خیلی از کشورهای دیگر هم هست. آخرین خبری که در این زمینه در مجله رشد معلم، به نقل از بعضی نشریات چاپ کردم، خبری بود در مورد غلط‌هایی که در کتاب‌های درسی آمریکا هست؛ آن هم در مورد بعضی مسائل ساده و روشن. مثلاً آن شهرهای آمریکا که خط فرضی زمین از آن‌ها می‌گذرد یا این که جنس مجسمه آزادی چیست و مشعل در کدام دستش قرار دارد؟ چیزهایی به این روشنی که هر روز جلوی چشم مردم است و نماد ملی آن کشور هم هست، کتاب‌های درسی آمریکا درباره آن‌ها اطلاعات غلط می‌دهد! بگذریم. من به عنوان کسی که از دور دستی بر آتش کتاب‌های مورد بحث دارد و علاقه‌مند به این حوزه است و کتاب‌ها را تورق کرده و بعضاً مطالبی راجع به این‌ها شنیده یا خوانده، تألیف این کتاب‌ها را چند گام به جلو ارزیابی می‌کنم. یعنی در حوزه کتاب‌های تعلیمات دینی که اسمش هم به تعلیم و تربیت دینی تغییر پیدا کرده، اتفاقی افتاده که به نظر من، اتفاق بسیار مبارکی است.

اولاً در سال‌های قبل، این درس بیشتر دانش محور یا کتاب محور بود. در حالی که الان دوستان مؤلف، گرایش‌های دیگری را در این کتاب‌ها وارد کرده‌اند که می‌تواند نقطه قابل تأمل و توجهی باشد برای کسانی که آن‌ها را تدریس می‌کنند. تعبیری که خود دوستان در نوشته‌های‌شان در مورد این کتاب‌ها به کار برده‌اند، این است که این کتاب‌ها، کتاب‌های «بصیرت‌گرا» است.

یا شاید بشود گفت، بصیرت محور است تا مثلاً دانش محور و غیره. این همکاران محترم، آگاهی معلم را از مبانی فلسفی درسی که می‌دهد، مهم‌ترین اصل این بصیرت‌گرایی در کتاب‌های جدید دانسته‌اند. یعنی تصور یا تفکر دوستان بر این قرار گرفته که اگر معلم‌ها به مبانی فلسفی درسی که می‌دهند، آگاهی نداشته باشند. در آموزش‌های‌شان نمی‌توانند بچه‌ها را به اهداف آن درس برسانند.

از طرف دیگر، شاید برای نخستین بار سه کتاب کار، کتاب معلم و کتاب متن درسی با هم تدوین شده که این هم به نظر می‌آید مصداق همان چند گام به جلو باشد که بسیار کار خوبی است و بچه‌ها می‌توانند با کتاب کار در مدرسه و در خانه، به صورت فردی و گروهی کار کنند. در این کتاب کار، انواع و اقسام بازی‌ها، سرگرمی‌ها و آموزش‌های غیرمستقیم مثل جورچین، نقاشی، رنگ‌آمیزی، کاردستی، بحث و گفت‌وگو وجود دارد و روش‌های کامل کردن یا حدس زدن هم دارد و خلاصه انواع فعالیت‌ها و مهارت‌هایی که در این سنین بچه‌ها به آن نیاز دارند. در کتاب‌های کار هدیه‌های آسمان، دوستان تلاش کرده‌اند از نظر ظرافت‌های بصری هم تا آن جایی که ممکن بوده، کار بی‌نقص‌تر باشد. مثلاً برای این که صفحات رنگ‌آمیزی شده کتاب، باعث خرابی تصویرهای صفحه بعدی نشود، صفحات پشت آن را سفید گذاشته‌اند؛ یعنی تا این حد رعایت مسائل شده. در کنار آن، کتاب معلم هم هست. قبلاً بسیاری از معلم‌ها نمی‌دانستند که اهداف درست و دقیق آموختن این درس‌ها در ارتباط با درس‌های قبل و بعد چیست. چون ارزشیابی‌هایی که ما از درس‌ها می‌کنیم، به نوعی جهت می‌دهد به بچه‌ها که چه چیزهایی در این درس‌ها مهم است و باید آموخته شود. خیلی وقت‌ها اهداف دروس به درستی درک نمی‌شوند یا با تصورات دیگران هماهنگی نداشته‌اند، ولی کتاب معلمی که دوستان تدوین کرده‌اند، می‌تواند به مقدار قابل توجهی تدریس این درس را به اهداف موردنظر مؤلفان نزدیک کند و اشتباهات و اختلافات را به حداقل برساند.

به هر حال، من تدوین این کتاب‌ها را در مقایسه با کتاب‌هایی که خودم در دوره دانش‌آموزی مجبور بودم بخوانم و هم‌چنین کتاب‌هایی که در سال‌های قبل تدوین شده بود و در مدارس تدریس می‌شد، چند گام به جلو ارزیابی می‌کنم. در سفرهایی که به بعضی از استان‌های کشور داشتم و به دلیل کارم در دفتر انتشارات کمک‌آموزشی، از مدارس هم بازدید و از بچه‌ها سؤال می‌کردم، معمولاً نظرها موافق این تغییرات بود.

حکیمی:

نویسندگان هدیه‌های آسمان،

تلاش کرده‌اند که درس‌های

تعلیم و تربیت اسلامی را

از صورت یک سلسله درس

حفظی خارج و

آموزه‌های دینی را وارد زندگی

عملی دانش‌آموز کنند.

در کتاب هدیه‌های آسمان

چهارم دبستان،

درس هفده، صفحه ۵۸،

دانش‌آموز می‌گوید

من همیشه به زیبایی‌های

زندگی فکر می‌کنم،

به خنده و شادی، به محبت و

مهربانی و...

در پایان این درس

که «رؤیاهای من» نام دارد،

آمده که آرزو می‌کنم مهدی (عج)

بیاید و با آمدنش

به زندگی ما لبخند و

شادی هدیه کند و

عشق و دوستی و ایمان

و امید و راستی و درستی

برای ما

به ارمغان بیاورد

من دوست دارم که در کنار انتقادهای دوستان، پیشنهادهای راه حل‌های‌شان را هم بشنوم؛ اگر چه شاید مستقیماً نتوانم تأثیری در کتاب‌های درسی بگذارم، چرا که نه مؤلف آن‌ها هستم و نه قرار است بشوم. **علی محمد رفیعی:** کتاب‌های درسی، گونه‌ای از کتاب کودک و نوجوان است و یک مشکل بزرگ کشور ما در زمینه کتاب‌های کودک و نوجوان، مخاطب‌شناسی است و این که چه قدر این کتاب‌ها به عنوان یک ماده آزمون، روی کسانی که مخاطب‌شان هستند، آزمون می‌شود و از آن‌ها درباره کتاب پرسش می‌شود و یا از کسانی که این کتاب‌ها را تدریس می‌کنند. فقط به این صورت است که می‌توانیم ببینیم بازخورد این کتاب‌ها چه بوده و چه قدر توانسته‌اند به اهداف آموزشی‌شان نزدیک شوند. چه قدر خوب است که این کتاب‌های درسی، به همراه کتاب‌های کار و کتاب‌های معلم، پرسشنامه‌هایی هم برای بچه‌ها و آموزگاران داشته باشند که هر سال این پرسشنامه‌ها به آموزش و پرورش برگردد و نتیجه این‌ها مشخص شود و اگر لازم است، تصحیح‌های مستمری روی این کارها انجام بگیرد.

به هر حال مخاطب‌محوری، یکی از مسائلی است که بدون پژوهش‌های لازم و میدانی، امکان‌پذیر نیست. این که من به عنوان یک بزرگسال نظر بدهم در مورد کتابی که مخاطبش خردسال است، شاید یک مقدار کاری دور از احتیاط باشد. من زمانی که مسئولیت بخش دین را در کتاب هفته داشتم، به چند تا از دوستان گزارشگر گفتم که درباره کتاب‌های درسی دینی دوران دبستان، راهنمایی و دبیرستان در مقاطع مختلف پرسش کنند و از دانش‌آموزان مختلفی که به صورت اتفاقی گزینش می‌شدند از نظر جنسیت و محل زندگی هم متنوع بودند، نظرشان را بپرسند. کلیت چیزی که به دستم آمد، این بود که هرچه سن مخاطب بالاتر می‌رود، توقعش هم از کتاب درسی دینی بیشتر می‌شود. این که خدمت‌تان عرض می‌کنم، مربوط به کتاب‌های درسی بود که قبلاً داشتیم؛ یعنی همین سری که الان آخرینش در دوره دبستان و در پایه پنجم است که سال آخر تدریسش را می‌گذراند و احتمالاً این حرکت ادامه پیدا خواهد کرد و به سال‌های بعد هم خواهد کشید. این مسئله، مهم بود که بچه‌ها در سنین پایین‌تر، از کتاب‌های دینی‌شان راضی‌تر بودند و توقع زیاد نداشتند، اما هر چه اندیشه‌شان رشد پیدا می‌کرد، کتاب‌ها کم‌تر راضی‌شان می‌کرد و معلم‌ها را پاسخگوی پرسش‌های خودشان نمی‌دیدند. این حرکتی که صورت گرفته، یک حرکت نو، پربرتک و اندیشمندانه است و مثلاً در آغاز کتاب سال سوم نوشته شده که: «این کتاب تنها بخشی از محتوای برنامه‌تعلیم و تربیت دینی پایه سوم دبستان را در بردارد. تدریس این کتاب به همراه کتاب کار دانش‌آموز و صرفاً با استفاده از راهنمای تدریس امکان‌پذیر است. ارزشیابی این درس، به صورت مستمر و براساس مشاهده رفتارهای حاکی از یادگیری، مطابق اهداف مندرج در راهنمای تدریس انجام شده و امتحان پایانی به صورت کتبی یا شفاهی ندارد.»

این نتیجه بینشی است که دوستان ما در وزارت آموزش و پرورش به آن رسیده بودند که اگر کتابی امتحانی باشد و دانش‌آموز مجبور باشد آن را بخواند و امتحان بدهد، یک نوع احساس دلزدگی از آن در وجودش پیدا می‌شود و دست کم ما نباید برای دین و کتاب‌های دینی این کار را بکنیم که بچه‌ها و وقتی اسمش را بشنوند یاد امتحان بیفتند و اضطراب به آن‌ها دست بدهد. این کتاب‌ها همراه کتاب‌های راهنما و کار توانسته‌اند به صورت‌گونه‌ای بازی، بچه‌ها را وارد مفاهیم دینی کنند و احساس‌های دینی را به آن‌ها منتقل سازند و روح دین را به نحوی به آن انتقال بدهند. لاقلاً اهداف‌شان این بوده. این کتاب‌ها مشارکت بچه‌ها را برمی‌انگیزد. یعنی این طور نیست که کتاب، یکسره متکلم وحده باشد و بچه‌ها را به کار نگیرد. داستان‌های ناتمام، سؤال‌هایی که از آن‌ها می‌شود و از آن‌ها می‌خواهد که پاسخ بدهند و پایه‌پای کتاب پیش بیانند و خودشان ذهن‌شان را به کار بیندازند و خلاقیت نشان بدهند. علاوه بر این، حکایت‌های خوب و آموزنده‌ای در این کتاب‌ها مطرح شده که در کتاب‌های قبلی مطرح نبود و این که نکات فراموش شده‌ای از حکایت‌های دینی را طرح می‌کند و یا به بخش‌هایی که کم‌تر به آن‌ها پرداخته شده، می‌پردازد، می‌تواند کتاب خوبی باشد. نه به صورت این که دانش‌آموز، آن را یک کتاب درسی ببیند، بلکه به عنوان یک دوست خوب و چیزی که می‌تواند مشارکت و فکرش را جلب کند.

البته این نظر من است و واقعاً این بچه‌ها هستند که باید بگویند چه قدر از این کتاب‌ها راضی‌اند و معلم‌ها چه قدر به اهداف و روش‌های تدریس و کتاب کار و مشاهده رفتارها پایبند هستند و مکانیزم کتاب و نحوه آموزشش را تغییر نمی‌دهند. و سؤال امتحانی و مشق شب از آن استخراج نمی‌کنند. در ضمن، این کتاب‌ها با شعرهایی از شعرای معاصر هم آمیخته شده که آن را پربارتر می‌کند و به تنوعش می‌افزاید. در تمجید از این کتاب‌ها فکر می‌کنم می‌شود بیشتر از این‌ها حرف زد. نکته‌هایی هم در نقد این کتاب‌ها دارم که اگر مایل باشید، بعد از صحبت دوستان مطرح کنم. متشکرم.

حکیمی: من وقتی از نقاط ضعف سخن می‌گویم، هدفم کاستن از ارزش این کتاب‌ها نیست، بلکه امیدوارم با حذف این نقاط ضعف، چاپ‌های بعدی این کتاب‌ها، از ارزش بیشتری برخوردار شود. در صفحه ۵ کتاب سال پنجم که درس «خورشید در چاه است» نام دارد، بحثی درباره زندگانی حضرت یوسف (ع) است. نویسنده می‌خواهد نکات زیر را به دانش‌آموز انتقال بدهد: الف) شادی حضرت یعقوب از تولد حضرت یوسف ب) نارضایتی برادران یعقوب از علاقه بسیار پدرشان به حضرت یوسف. برادران حسود، سرانجام تصمیم می‌گیرند

ناهِید رُوفی:

داستان حضرت یوسف، اصلاً

مناسب کودکان نیست. برای این

که این مسئله مهم است که پدر و

مادرها بین بچه‌ها فرق نگذارند.

حالا ممکن است بچه به دنیا

بیاید و ویژگی‌هایی داشته باشد

که واقعاً برای پدر و مادر جذاب

باشد، ولی بچه‌ای که هنوز به

دنیا نیامده، دلیلش چیست که

این قدر مورد توجه است؟ حتماً

فلسفه‌ای پشت این داستان

وجود دارد. به نظر من،

نویسندگان کتاب‌های دینی باید

کار روان‌شناسی کنند



که حضرت یوسف را در چاه بیندازند و بقیه ماجرا که می‌دانید. در این درس، هدف اصلی نویسنده این است که از تنهایی حضرت یوسف سخن بگوید و این که چون در چاه احساس تنهایی می‌کند، به خداوند پناه می‌آورد. به هر حال، وقتی مطلب را می‌خوانیم، می‌بینیم که این داستان روایی منطقی ندارد. در بند اول، از قول حضرت یعقوب گفته می‌شود که قبل از تولد حضرت یوسف، در زندگی او هیچ نور و فروغی نبود. این پرسش برای دانش آموز پیش می‌آید که چرا در زندگی حضرت یعقوب، هیچ نور و فروغی نبوده است؟ در بند دوم، بدون مقدمه و بلافاصله می‌بینیم که برادران یوسف آرام با یکدیگر گفت‌وگو می‌کنند. «پدرمان یعقوب درباره یوسف زیاده‌روی می‌کند. آری، او کوچک‌ترین فرزندش را بر ما یازده‌تن برتری داده. یوسف کودکی زیبا و خوش رفتار است، اما او توان چرانیدن گوسفندان را ندارد.» درک این مطالب فشرده در چند سطر، برای دانش آموز دوره دبستان مشکل است. بقیه مطالب هم بسیار فشرده است. در ضمن از کودکی که تازه متولد شده، کسی انتظار ندارد که گوسفندان را به چرا ببرد. در حالی که یکی از برادران یوسف می‌گوید: «او توان چرانیدن گوسفندان را ندارد. اکنون تنها راه این است که او را از پدر و مادر دور کنیم.» بعد بلافاصله یک خط تیره می‌آید. در جواب‌شان چه بگوییم؟ خط تیره دیگر. می‌گوییم او را گرگ ربود و بعد چند نقطه. نویسنده، می‌نویسد برادران یوسف می‌خواهند آن کودک زیبا و مهربان را از دیدۀ پدر و مادر پنهان کنند. پس او را به چاه می‌افکنند. چنین نثر فشرده‌ای، آدم را یاد نثر مخبرالسلطنه هدایت، در کتاب «خاطرات و خطرات» می‌اندازد.

به نظر من هر کس می‌خواهد درباره تاریخ معاصر بنویسد، حتماً باید خاطرات و خطرات مخبرالسلطنه را بخواند. البته اگر کسی آگاهی چندانی از تاریخ معاصر نداشته باشد و این کتاب را بخواند، بعضی موقع‌ها دچار حیرت می‌شود؛ چون نثرش خیلی فشرده است و به قول ویراستاران «پرش» دارد. دقیقاً در برخی از درس‌هایی که در کتاب سال چهارم و سال پنجم آمده، ما این نثر پرشی را می‌بینیم. درک این مطالب برای ما که داستان حضرت یوسف (ع) و حضرت مسیح (ع) را بارها خوانده‌ایم، شگفت‌انگیز نیست، ولی برای دانش آموز سال چهارم دبستان، مشکل است. چند نکته دیگر هم دارم که بعد از بیانات دوستان عرض می‌کنم.

محقق: یکی از نقاط ضعفی که در این کتاب‌ها هست و البته اختصاص به این کتاب‌ها ندارد و در کتاب‌های دیگر درسی ما هم کم و بیش دیده می‌شود، این است که گاهی چون کار کتاب‌های درسی یک کار گروهی است و مجموعه‌ای از متخصصان رشته‌های مختلف آموزش و پرورش باید در تألیف و تدوین آن همکاری کنند، به لحاظ نثر دچار نوعی ناهماهنگی است. انگار فراموش می‌شود که باید مجموعه کار دوستان در اختیار کسی قرار بگیرد که به معنای واقعی نویسنده است؛ یعنی کار اصلی‌اش قلم زدن است تا او این تحقیقات و متون آماده شده را با قلم خودش تحریر و یا حداقل یک دست کند. این مسئله، یعنی نداشتن قلم واحد یا مناسب مخاطب در اکثر کتاب‌های درسی ما دیده می‌شود.

من یادم هست که مرحوم آقای مهندس علاقه‌مندان، اعضای انجمن نویسندگان کودک و نوجوان را به سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی درسی دعوت کردند و بنا داشتند که این ارتباط را بین نویسنده‌های کتاب‌های کودک و نوجوان کشور و کتاب‌های درسی برقرار کنند تا شاید این مشکل به‌گونه‌ای رفع شود. متأسفانه آن جلسه، به دلیل نوع صحبت‌های بعضی از دوستان ما به سامان نرسید و این اتفاق بزرگی که می‌توانست بسیاری از این مشکلات را حل کند، نیفتاد.

به هر حال، نثر کتاب‌های درسی، گاه نثر پخته‌ای نیست. مثلاً کسانی که یک حادثه تاریخی را بازنویسی یا بازآفرینی می‌کنند، چون داستان‌نویس نیستند، فضای داستانی که می‌سازند، فضای بسیار ضعیفی است و گیرایی لازم را از نظر نوع ترکیب عبارات و جملات و یا شخصیت‌پردازی یا دیالوگ‌ها و خلاصه از نظر عناصر داستانی ندارد. به نظر می‌آید اگر همین کتاب‌ها در اختیار بعضی از دوستان داستان‌نویس قرار بگیرد و بازنویسی مجدد شود، بار ادبی‌شان مناسب و قابل قبول شود. این کار، مشکلی را هم که آقای حکیمی به آن اشاره کردند، رفع می‌کند. من در این جا می‌خواهم اشاره بکنم به مشکلات کارهای تیمی که خیلی در بین ما معمول و مرسوم نیست. من زمانی که در شهرستان، معلم بودم، اعتراضاتی به کتاب‌های درسی داشتم که بعضاً آن‌ها را مکتوب می‌کردم و می‌فرستادم برای مسئولان حتی یک بار با آقای دکتر حداد عادل که در آن ایام، مسئول سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی درسی بودند و کتاب‌های درسی هم در یکی از زیرمجموعه‌های سازمان ایشان تدوین می‌شد، مفصل، درباره اشکالات بعضی از کتاب‌های درسی، به ویژه کتاب دینی دوره راهنمایی صحبت کردم. ایشان در آن جلسه توضیحاتی دادند که آن موقع البته مرا قانع نکرد، ولی بعدها که خودم وارد دفتر انتشارات کمک آموزشی شدم و در جوار دوستان مؤلف کتاب‌های درسی قرار گرفتم، کم‌کم به مشکلات کار بیشتر واقف شدم و آن حرف‌ها تاحدی برایم پذیرفتنی شد.

این را به بعضی از دوستان نویسنده هم گفته‌ام که ما نویسنده و شاعر و مترجم هستیم و کتاب می‌نویسیم و می‌دهیم ناشر چاپ می‌کند و کسی هم به ما ایراد نمی‌گیرد که این کتاب‌ها مثلاً مشکلات آموزشی تولید می‌کند و این ایرادها را دارد؛ چون از هر صد کتاب، یکی به زحمت نقد می‌شود. در سال‌های گذشته، من در یکی - دو تا از گروه‌های درسی دقیق شدم و دیدم انصافاً در آن گروه، چهره‌هایی هستند که از نظر توان علمی، نظم و انضباط کاری و قدرت قلم ادبی از بسیاری از دوستان نویسنده ما توانمندترند و سطح سواد سابقه کار

محقق:

الان خیلی از دوستان نقاش و تصویرگر ما اطلاعاتی از نوع لباس‌های دوره‌های مختلف تاریخی ندارند و تن پوش آدم‌های همه دوره‌ها را مثل هم می‌کشند! یک کار تیمی مجموعه‌ای از توانمندی‌های آدم‌های مختلف را می‌طلبد که باید بتوانند با همدیگر همکاری کنند. به این معنا که تصویرگر جدا نقاشی نکند و مؤلف جدا ننویسد. تبادل بین این‌ها باید وجود داشته باشد که البته همیشه هم امکان‌پذیر نیست. به هر حال نقاش، متن را می‌برد خانه و تصویرگری می‌کند و می‌آورد، جمع می‌بیند و چهار تا اشکال روی آن می‌گیرد و تصویرگر می‌برد و آن را رفع می‌کند و می‌آورد که با اکثریت آرا مورد قبول واقع می‌شود

قلمی آن‌ها هم بیشتر از خیلی از این دوستان است. اما از آن جا که خودشان را وقف کار کتاب درسی کرده‌اند و چندان به تألیف‌های شخصی خودشان نپرداخته‌اند، گم‌نام و ناشناخته مانده‌اند. البته همان مقدار از آثارشان که در گوشه و کنار مطبوعات منتشر شده، اگر مقایسه شود با آثار بسیاری از دوستان نویسنده، از نظر قدرت قلم، سلامت متن و... همه اذعان می‌کنیم که این نوشته به مراتب قدرتمندتر از اکثر نوشته‌های دوستان معروف است.

مشکل این جاست که کتاب‌های درسی، با محدودیت‌های فراوانی روبه‌روست. مثلاً از یک طرف همواره فشار می‌آید که حجم کتاب‌های درسی زیاد است! از طرف دیگر، با شاخه شاخه شدن علوم و گسترش رشته‌ها و ازدیاد مطالب در این زمینه‌ها، هر سال مفاهیم و مسائل جدیدی پدید می‌آید که لااقل بخشی از آن‌ها باید وارد کتاب‌های درسی شود! در حالی که همواره تأکید بر کم شدن حجم کتاب‌های درسی است و این پارادوکسی است که به راحتی قابل حل نیست. چند سال پیش یادم می‌آید که چهارصد و نود و چند سازمان و شرکت و مؤسسه کشور، به سازمان پژوهش مراجعه می‌کردند و خواهان این بودند که مطالب مربوط به حوزه کاری آن‌ها در کتاب‌های درسی گنجانده شود و حداقل حجمی که می‌خواستند، دو صفحه بود و هر کدام هم برای ضرورت این کار، دلایل بسیار محکمی داشتند. مسئولان زلزله، نماینده‌های شرکت گاز، سازمان آب، ترافیک، بهداشت و... همه توقع داشتند که لااقل دو صفحه به کار آن‌ها اختصاص داده شود. خدا و کیلی توقع زیادی هم نیست، اما شما حساب کنید اگر قرار باشد فقط دو صفحه درباره هر کدام از این نهادها و سازمان‌ها در کتاب‌های درسی نوشته شود، حجم کتاب‌های درسی، منهای حجم قبلی‌اش، هزار صفحه افزایش پیدا می‌کند. در حالی که این امکان از نظر آموزش و زمان‌بندی خلاصه به لحاظ اجرایی وجود ندارد.

از طرف دیگر، کتاب‌های درسی و مؤلفان کتاب‌های درسی، درگیر نظریات متفاوت و گاه متضاد علمی در شاخه‌های مختلف علوم هم هستند که ما به عنوان نویسنده و شاعر اصلاً با آن‌ها درگیر نیستیم. بنده اگر مثلاً کتاب روان‌شناسی تألیف می‌کنم، هر گرایشی که به شاخه‌های مختلف روان‌شناسی داشته باشم، براساس آن ذهنیت کتاب می‌نویسم مثلاً جزو شناخت‌گراها هستم، براساس دیدگاه‌های شناخت‌گرایان کتاب تألیف می‌کنم و چاپ می‌شود و فروش هم می‌رود. اگر پیرو رفتارگرایان هستم، باز هم کتابی بر آن اساس می‌نویسم. در حالی که وقتی ما می‌خواهیم یک کتاب رسمی آموزشی تولید بکنیم که در مدارس هم تدریس شود، باید این‌ها را رعایت کنیم. شما تألیف کتاب‌های درسی را به هر گروه که بسپارید، این‌ها جزء یکی از این گرایش‌ها هستند و گرایش دیگر را اصلاً قبول ندارند. مثلاً ادبیات دست‌نویس، مگر زیر بار دستورنویسان زبان‌شناس می‌روند؟ یا بالعکس؟ این اختلاف مبنایی در همه رشته‌ها هم هست؛ به خصوص در رشته‌هایی مثل فلسفه، ادبیات، زیست‌شناسی، تاریخ، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و... شما چه می‌کنید؟ نهایت قضیه این است که سال دیگر برای تدوین این کتاب‌ها ناچارید عده‌ای را از هر دو گروه جمع کنید که به توافقی برسند و حد وسط را بگیرند که این هم در خیلی جاها نمی‌شود؛ یعنی در اختلافات علمی، روش کدخدا منشی جواب نمی‌دهد. آن وقت یک ملغمه شترگاوپلنگی می‌شود که هیچ یک از دو طرف را راضی نمی‌کند و هر دو طرف، شما را متهم می‌کنند! تازه، این‌ها غیر از نظریاتی است که معلمان سراسر کشور ارسال می‌کنند. حالا حساب کنید در چنین وانفاسی که همه هم برای نظریات‌شان استدلال و مبنایی دارند و هیچ کدام را نمی‌توانید به عنوان یک نظریه علمی رد بکنید، چه می‌توان کرد؟ این‌ها را از این جهت عرض کردم که دوستان متوجه صعب و سخت بودن کار تألیف کتاب درسی بشوند و خیلی راحت، انگشت اتهام‌شان را نشانه نروند. ممکن است بگویند همه نظریات مختلف آن رشته را کنار هم بیاورند. این پیشنهاد هم عملی نیست؛ چرا که اولاً مخاطب دانش‌آموز گیج می‌شود و ثانیاً حجم کتاب‌ها در بعضی از علوم، به چند برابر می‌رسد و ساعات درسی اصلاً فرصت و اجازه تدریس آن‌ها را به معلم نمی‌دهد. می‌بینید که تألیف کتاب درسی، آن قدرها هم که تصور می‌شود، کار ساده‌ای نیست.

رفیعی: من نکته‌هایی را در کتاب‌های دوم، سوم، چهارم و پنجم قبلی دیدم که هنوز هم معتبر است؛ لااقل در آغاز این کتاب‌ها نوشته‌اند که تا آخر سال ۸۳-۸۴ معتبر است. این نکات دو دسته است:

یک دسته در مورد تصویرگری و یک مقدار هم در مورد متن. شما در تصویرهای این کتاب‌ها می‌بینید که مرز محرم و نامحرمی که در شرع مطرح است، شکسته شده. البته نه به آن معنایی که خیلی‌ها فکر می‌کنند. شما در این کتاب‌ها می‌بینید که مادر جلوی فرزندش روسری پوشیده یا دیگر اعضای محرم خانواده و حتی مادر بزرگ جلوی فرزند، نوه، همسر و دیگر محارم با حجاب هستند. و این‌ها عکس نیستند، بلکه در تصویرگری کتاب‌ها آمده‌اند. گناه بزرگی که در روایات ما مطرح شده، این است که شما حرامی را حلال یا حلالی را حرام کنید. اصطلاح کاتولیک ترازیپا را که شنیده‌اید. از این اصطلاح در قرآن، به تقدم برخدا و رسول تعبیر می‌شود؛ یعنی این که خداوند حکمی را صادر و نوعی آزادی برای انسان‌ها در نظر گرفته است و شما بخواهید این آزادی را محدود کنید. در روایات و مثلاً در دعای ماه شعبان، می‌خوانیم که خطاب به ائمه گفته می‌شود: «المتقدم لهم مارق»؛ یعنی کسی که از آن‌ها پیشی بگیرد و در واقع بخواهد از آن‌ها مؤمن‌تر شود، این مثل تبری است که از چله کمان بیرون می‌رود و به همان سرعت از دین خارج می‌شود. خطر این نوع نگاه خاص به دین، این است که گروهی را به وجود می‌آورد که از میان‌شان خوارج و تروریست‌های خاصی بیرون می‌آیند که به غیر از

فرخی:

چه ضرورتی دارد که

کتابی با یک برنامه درسی

تحت عنوان تعلیمات دینی

داشته باشیم؟

دوستان ما اصلاً

تعلیمات دینی را

چه تعریف می‌کنند؟

تعالیمی که ما

تحت عنوان تعالیم دینی

می‌دهیم،

آموزش‌هایی است

مبنی بر آشنایی با

شرعیات، احکام و اخلاقیات.

شاید بتوانیم

همه محتوای کتاب

هدیه‌های آسمان را

در قالب کتاب‌های درسی

فارسی هم بیاوریم.

در این صورت،

آیا اشکالی پیش می‌آید؟



خودشان، بقیه را کافر می‌دانند. و حتی معترض خدا و پیامبر و امامان معصوم هم می‌شوند!

به هر حال، حتماً لازم است از لحاظ تصویرگری هم با این نوع نگاه، کتاب‌ها بررسی شود؛ یعنی با نگاه اسلامی ناب و غیرمعتصبانانه‌ای که مستند به دین و مبتنی به دین است. بحث دیگر، تصویرگری معصومان است. معصومان ما به صورت یک جسم در میان مردم ظاهر می‌شدند و این جسم چهره و اندامی داشته است. کسانی که در تصویرگری یا پیکرسازی متخصص هستند، مثلاً اگر بخواهند برای شخصی مثل سعدی مجسمه‌ای بسازند، می‌روند در محل تولد سعدی تحقیق‌های نژادشناسانه می‌کنند، ببینند افرادی که متعلق به این نژاد و مکان هستند، چه شکلی‌اند. آن‌گاه پیکره‌ها را بر آن اساس می‌سازند. چهره‌شناسی و چهره‌نگاری معصومان هم زیاد دشوار نیست. روایاتی هم وجود دارد که نشان می‌دهد آن‌ها چه شکلی بوده‌اند و از همه آن‌ها مستندتر، نسل‌شان است. از ائمه و معصومین ما به اندازه‌ای نسل‌های گاه خالصی مانده که حتی شما می‌توانید کار آماری روی آن‌ها انجام بدهید و در پیکره و چهره سادات زیبا رو کار کنید و ببینید که چه شکلی هستند و شکل‌های تقریبی و مشترک چهره‌های آن‌ها را استخراج کنید و در نتیجه به، مشخصات چهره اجداد معصوم‌شان برسید. بدون این کارهای پژوهشی، دست زدن، چه به تصویرگری و چه به نگارش، کاری سطحی است. متأسفانه، در این کتاب‌های درسی دینی، روی چهره معصومان یک پوشش و نقاب است. چه کودک بخواهد فکر کند که این‌ها به این صورت در جامعه ظاهر می‌شدند، بدآموزی است و چه بخواهد فکر کند که چهره این‌ها را کسی نمی‌دیده و نباید دید و نباید تصویر کرد، کار نادرستی است. این در حالی است که در جامعه ما شمایل‌ها به در و دیوار چسبیده‌اند. لاقلاً می‌طلبید که یک مؤسسه و مرکز پژوهشی، مقداری پژوهش نژادشناسانه روی چهره سادات انجام بدهد و به شکل تقریبی چهره معصومان که اجداد این‌ها بودند، دست یابد. در مورد انبیا و دیگر و درباره آناتومی، یعنی اندام و پیکر انبیا و ائمه هم همین‌طور. در صفحه‌ای از یک کتاب هم اندام حضرت رسول (ص) از پشت تصویر شده که به نظر می‌آید با اطلاعات سطحی درباره اندام آن حضرت هم تطبیق نمی‌کند.

بحث دیگر این که ما یک وقت می‌خواهیم حکمی را آموزش بدهیم؛ مثلاً مسح کشیدن و وضو گرفتن را زمانی هم می‌خواهیم علت حکم را بگوییم. در گفتن علت حکم، باید مراعات خیلی چیزها را کرد. در صفحه ۲۷ کتاب دوم، علت وضو گرفتن، چنین آمده است: «برای این که پاکیزه باشیم تا نماز بخوانیم». این در حالی است که کاری مثل وضو گرفتن با شکل خاصی که دارد، نشان می‌دهد که فقط کاری نیست که برای پاکیزگی انجام شود. ممکن است پاکیزگی یکی از فوایدش باشد، اما با این شکل خاص، نشانگر این است که پشت این موضوع، پیام‌های دیگری هم وجود دارد. لازم است که در بیان علت حکم، به این مسائل هم دقت شود. تصویرهایی از قنوت هست که غیر از آن شکلی است که دستور داده‌اند. در قنوت دست باید جلوی صورت باشد و رو به آسمان. یا مثلاً همه جا نمازخوان را با مهر و سجاده نشان می‌دهند. می‌دانید که مهر یک اختراع چند صد ساله است؛ یعنی قبلاً مهری وجود نداشته. واقعیتش این است که شیعه معتقد است کلاً باید بر خاک و بر زمین سجده کرد. زمانی که شیعه به زندگی مرفه‌تری دست یافت و همه جا را فرش کرد، بعضی‌ها همراه‌شان یک دستمال داشتند که در آن خاک می‌ریختند تا هنگام سجده سرشان را بر آن بگذارند. بعداً یکی از علما گفت که این خاک را سفت کنیم که در جیب‌مان نریزد و این طور بود که مهر درست شد. نهادینه کردن چیزی که به صورت یک ضرورت، برای حالتی خاص به وجود آمده، دور از شکل آموزه‌های اصیل مذهبی است. یا مثلاً در جایی آمده که امام حسن (ع) چند بار همه ثروتش را به فقرا بخشید. در صورتی که در روایات است که ایشان چند بار ثروتش را با فقرا نصف کرد. ما در اسلام اجازه نداریم آن قدر بخشیم که برای خودمان چیزی نماند. اگر منبعی دارند که امام حسن (ع) همه ثروتش را بخشیده، باید نشان بدهند. ممکن است ایشان مطمئن بوده‌اند که مثلاً یک ساعت دیگر، مبلغی قابل توجه به دست‌شان می‌رسد.

در مورد سن بلوغ هم در کتاب سوم، صفحه ۳۰، اشاره‌هایی آمده که مثلاً در نه سالگی، یعنی در کلاس سوم، دختر بالغ می‌شود. این یک چیز مشهور است و در رساله‌ها هم آمده، اما پژوهش‌های جدید آن را تأیید نمی‌کنند. اولاً خداوند تکلیف به انسان نابالغ نمی‌کند. سن بلوغ هم در سرزمین‌های مختلف، برای پسر و دختر متفاوت است. روایاتی هم داریم که در آن‌ها سن بلوغ، تنها نه سال نیست، بلکه سیزده سال هم هست. در کتاب پایه چهارم، صفحه ۶۴، ماجرای عروسی حضرت رسول با خدیجه، در چندین درس بعد از ماجرای بعثت حضرت آمده است که این درس طبیعتاً باید قبل از این‌ها قرار می‌گرفت. در جریان عروسی، یکی از شعرا شعری می‌خواند و به خدیجه می‌گوید که خوشبختی که همسر بهترین فرد و همسر پیامبر شدی. درست است که خدیجه ممکن است از حنفا بوده و اطلاع داشته که آن حضرت پیغمبر می‌شود، اما این که شاعر اطلاع داشته باشد، به نظر می‌آید لاقلاً برای کودک سؤال برانگیز است.

بحث ضامن آهو بودن حضرت رضا هم مطرح شده. شکارچی‌های حرفه‌ای برای خودشان قوانینی دارند. همیشه حیواناتی را می‌کشند که یا پیرند یا سال آخر زندگی‌شان است. طبیعتاً شکار بچه آهو، یک کار غیرانسانی و طبیعی است که امام مانع این کار شود. اما یک جای دیگر، بحث مار و گنجشک است؛ یعنی ماری از درخت می‌آید بالا که یکی از بچه‌های گنجشک را بخورد و امام مانع آن می‌شوند. اشکال این حکایت این است که

رفیعی:

متأسفانه، در این کتاب‌های

درسی دینی،

روی چهره معصومان

یک پوشش و نقاب است.

چه کودک بخواهد فکر کند که

این‌ها به این صورت

در جامعه ظاهر می‌شدند،

بدآموزی است و چه بخواهد

فکر کند که چهره این‌ها را

کسی نمی‌دیده و نباید دید

و نباید تصویر کرد،

کار نادرستی است.

این در حالی است که

در جامعه ما

شمایل‌ها

به در و دیوار چسبیده‌اند.

لاقل می‌طلبید که یک مؤسسه

و مرکز پژوهشی،

مقداری پژوهش

نژادشناسانه

روی چهره سادات

انجام بدهد

و به شکل تقریبی

چهره معصومان

که اجداد این‌ها بودند،

دست یابد

در طبیعت موجوداتی وجود دارند که کارشان جمع‌آوری زباله‌های طبیعت است.

موضوع از این قرار است که حیواناتی مثل شیروگرگ و مار، وقتی حیواناتی شکار می‌کنند، این شکارها طبق قواعد و قوانین حساب شده‌ای در عالم تکوین است که خدا آن را نهاده است. یعنی نظام ظلم در بین حیوانات برقرار نیست. پس باید پرسید، این که ماری می‌خواهد جوجه‌ی یک موجود را بخورد، آیا خلاف تکوین عمل می‌کند یا طبق تکوین؟ اگر طبق تکوین عمل می‌کند و مثلاً جوجه‌ای را می‌خورد که از همه‌ی جوجه‌ها ضعیف‌تر است یا صلاح نیست زنده بماند و مثلاً باید خورده شود، آیا کار درستی است که امام معصوم (ع) که مظهر اراده‌ی خدا در زمین است، این جوجه را از دست این مار نجات بدهد؟ این بحث فلسفی هم پیش می‌آید که یک وقت عاطفه بر ما غلبه می‌کند و جلوی کاری را می‌گیریم، یک وقت تعقل است که ما را به این‌جا می‌کشاند که باید مانع چیزی شویم. اگر تعقل پشت این قضیه مار و گنجشک و امام است، باید بیان شود. به هر حال، این مار باید غذایی بخورد و غذایش مثلاً گوشت است. اگر بخواهید آن گنجشک را از او بگیرید، باید غذای دیگری جلوی او بگذارید. این که آیا کار مار ظالمانه است یا نه، آن را باید از مار پرسید و از خدایی که این مار را خلق کرده است. لاقلاً آن‌هایی که اهل فلسفه هستند، می‌گویند که در نظام خلقت و در کار خدا ظلمی نیست و همه‌ی کارهای خداوند از روی حکمت است. بحث شبهه‌ها هم مطرح است. ما نباید مسائل را طوری مطرح کنیم که باعث شبهه شود.

مثلاً موضوع علاقه‌ی زیاد حضرت یعقوب به حضرت یوسف، باید مشخص شود که به چه دلیل بوده است. آیا این درست است که پدری اگر به فرزندش از فرزندانش بیشتر علاقه دارد، این علاقه را به گونه‌ای ابراز کند که باعث حسادت فرزندان دیگر شود؟ نویسنده این‌ها را باید به نحوی درک کند و پاسخ‌هایش را داشته باشد که کودک، نوجوان و خواننده کتاب، به درک درستی از موضوع برسد. متشکریم.

حکیمی: من نقاط ضعف دیگری را یادداشت کرده‌ام، اما فرصت نیست که همه را بگویم. آقای محقق گفتند که پیشنهادهای بسیاری برای تألیف کتاب‌های درسی می‌آید و مؤلفان می‌مانند که چه کار کنند. به نظر من، مؤلفان باید ببینند حرف حق و درست کدام است و آن را بپذیرند.

هجری: متشکر به قسمت پرسش و پاسخ می‌رسیم. دوستان وارد گفت‌وگو شوند. ناهید رؤفی: تشکر می‌کنم از دوستان ارجمند. آقای حکیمی و دیگر استادان گفتند که رویکرد عاطفی و توجه به محبت و عشق در کتاب‌های دینی، نکته‌ای مثبت است. قبلاً بیشتر روی مبارزه و خشونت تأکید می‌شد و الان هم این کتاب‌ها را محبت‌آمیز کرده‌اند. درحالی که اگر نگاه درستی به دین شود، هر دو جنبه را می‌تواند در برگیرد. مهم این است که دین به شکل واقعی خودش، به بچه‌های کم سن و سال نشان داده شود.

مورد بعد این که داستان حضرت یوسف، اصلاً مناسب کودکان نیست. برای این که این مسئله مهم است که پدر و مادرها بین بچه‌ها فرق نگذارند. حالا ممکن است بچه به دنیا بیاید و ویژگی‌هایی داشته باشد که واقعاً برای پدر و مادر جذاب باشد، ولی بچه‌ای که هنوز به دنیا نیامده، دلیلش چیست که این قدر مورد توجه است؟ حتماً فلسفه‌ای پشت این داستان وجود دارد. به نظر من، نویسندگان کتاب‌های دینی باید کار روان‌شناسی کنند. دیگر این که در تألیف کتاب‌های دینی، سعی شده فقط از مطلعان دینی کمک گرفته شود. در حالی که این کافی نیست و زبان ادبی هم باید قوی باشد. تأثیر عاطفی، با زبان ادبی است و چون کتاب دینی ارزش‌ها را یاد می‌دهد و یک کتاب کاربردی بسیار جدی و عمیق‌تر از کتاب ریاضی است، جنبه ادبی‌اش باید خیلی قوی باشد. آقای محقق گفتند که تألیف کتاب درسی، پیچیده و مشکل است. شاید این طور باشد، ولی من به عنوان یک معلم، این را نوعی ضعف مدیریتی می‌دانم. بالاخره، آموزش و پرورش باید اصولی برای خودش داشته باشد. مشکلات کار مشخص است: آموزش و پرورش ما هنوز یک نگاه مشخص و اصولی ندارد و برای خودش مشخص نیست چه چیزی از دین را می‌خواهد به بچه‌ها یاد بدهد، در نتیجه، نگران است از این که اگر این طور یا آن طور بنویسد، عده‌ای بگویند که این جور نیست. خُب، می‌تواند دفاع بکند از نگاهش و بگوید نگاه ما این است.

محقق: شاید من نتوانستم منظور خودم را خوب برسانم که برای خواهرمان این شبهه پیش آمد. بحث ما اصلاً این نبود که این را انتخاب بکنند یا آن را. در گروه‌هایی که کتاب‌های درسی را تدوین می‌کنند، استادان دانشکده‌های مختلف کشور در رشته‌های مربوط به همان درس هم هستند و معلم‌های شناخته شده‌ی استان‌های مختلف هم که همان درس را تدریس می‌کنند، حضور دارند. بحث بر سر درست و غلط هم نبود که آقای حکیمی گفتند ما باید حق را بپذیریم. اصلاً همه‌ی دعوا سر این است که حق کدام است! شما نمی‌توانید مثلاً در روان‌شناسی بگویید شناخت‌گرایان، همه‌ی حرف‌هایشان دور ریختنی است یا رفتارگرایان کاملاً اشتباه می‌کنند. بحث حق و ناحق نیست. بحث این است که شما هر کدام از این دو شیوه را برای نوشتن کتاب اتخاذ بکنید، هواداران شیوه‌ی دیگر حرف شما را نمی‌پذیرند. چون قرار نیست نظر فرد یا گروه خاصی در کتاب درسی مطرح شود و در واقع نظر یک نظام آموزشی مطرح می‌شود. طبیعی است همین کتابی که مورد مناقشه‌ی ماست، در بین خود گروه تدوین‌کننده‌ی کتاب درسی هم مورد مناقشه است. آخرین کاری که می‌شود کرد، این است که

زرین قلم:

هنوز برای من سؤال است که

چه طور می‌شود

معنی متن به زبان فارسی

در کتاب نباشد.

همین مشکل به نوع دیگری

در کتاب‌های دینی درسی

دیده می‌شود.

اصلاً چرایی احکام

توضیح داده نمی‌شود.

مثلاً در قسمت آموزش نماز،

حتی در سال‌های بالاتر،

ما هیچ مطلبی نداریم که

چرا باید پنج نوبت بخوانیم

و چرا سر ساعت بخوانیم؟

اگر بچه‌ها دلیلش را بدانند،

برای شان جالب خواهد بود.

چرا ما راجع به چراها

در این کتاب‌ها

صحبت نمی‌کنیم؟

در حالی که بچه‌های امروز،

بچه‌های فهمیده‌ای هستند

و سؤال می‌کنند

و می‌شود با استدلال،

آن‌ها را به خیلی چیزها رساند.

مخصوصاً در زمینه دینی

که تمامش عشق و عاطفه

و محبت و خیلی چیزهای

خوب دیگر است

کاموس:**ما در کتاب‌های درسی مان،****آداب معاشرت دینی را****کم‌تر می‌بینیم.****در حالی که چند صد سال پیش،****«حُربن عاملی»****آداب معاشرت را****از دیدگاه ائمه****جمع‌آوری می‌کند****و کتابش در این زمینه****موجود است.****مسئله ارتباط با والدین را****که یکی از****مسائل بسیار مهم است،****بسیار کم‌رنگ می‌بینیم****یا مسائلی مثل خودسازی،****آداب معاشرت، همسایه‌داری،****خدمت به دیگران،****مبارزه با هوای نفس****و حرص و حسد و خشم و غرور****که اتفاقاً جایش هم****در همان دوران ابتدایی****است**

می‌گویند رأی بگیریم. اگر اکثریت موافق بودند که این متن به همین شکل باشد یا نباشد، همان را اجرا می‌کنیم. راهی هم جز این وجود ندارد.

رئوفی: من معتقدم از خود معلم‌هایی که این کتاب‌ها را تدریس می‌کنند، باید کمک گرفت. استاد دانشگاه ممکن است سواد خیلی بالایی داشته باشد، اما با آن نوع سؤال‌هایی که بچه‌ها در کلاس درس دینی از معلم مربوطه می‌کنند، آشنا نیست. کسانی در این زمینه صلاحیت نوشتن دارند که حداقل در این پایه تدریس کرده باشند، بچه‌ها را بشناسند و روان‌شناسی این دوره را بدانند.

محقق: ما نمی‌توانیم بگوییم همهٔ معلم‌های ابتدایی ما مثلاً مباحث جامعه‌شناسی یا روان‌شناسی را خوب می‌دانند. پس تألیف کتاب‌های درسی را به آن‌ها بسپاریم. تألیف کتاب درسی یک کار گروهی است. ما همان قدر که در تدوین و تألیف کتاب‌های درسی به همکاران معلم نیازمندیم، به استادان دانشگاهی که همین رشته‌ها را تدریس می‌کنند هم نیازمندیم. همان طوری که به طراح و تصویرگر و عکاس و نقاش هم نیازمندیم. مثلاً الان خیلی از دوستان نقاش و تصویرگر ما اطلاعی از نوع لباس‌های دوره‌های مختلف تاریخی ندارند. و تن‌پوش آدم‌های همهٔ دوره‌ها را مثل هم می‌کشند! یک کار تیمی مجموعه‌ای از توانمندی‌های آدم‌های مختلف را می‌طلبد که باید بتوانند با همدیگر همکاری کنند. به این معنا که تصویرگر جدا نقاشی نکند و مؤلف جدا ننویسد. تبادل بین این‌ها باید وجود داشته باشد که البته همیشه هم امکان‌پذیر نیست. به هر حال نقاش، متن را می‌برد خانه و تصویرگری می‌کند و می‌آورد، جمع می‌بیند و چهار تا اشکال روی آن می‌گیرد و تصویرگر می‌برد و آن را رفع می‌کند و می‌آورد که با اکثریت آرا مورد قبول واقع می‌شود. می‌بینید که اصلاً بحث ما بحث درست و غلط بودن نیست. تا آن جایی که به دلیل کارم در دفتر انتشارات کمک آموزشی، اطلاع دارم در همهٔ رشته‌ها از معلمان دوره‌های مربوطه، آن هم معلم‌های شاخص استان‌های مختلف استفاده می‌شود و در کنار آن‌ها استادان دانشگاه و دیگر کارشناسان هم حضور دارند.

متأسفانه خیلی‌ها بدون اطلاع از روند تألیف یک کتاب درسی و بدون درک و دریافت مسؤله از مشکلات کار، نظر می‌دهند و هیچ پیشنهاد و راه‌حلی هم ندارند. غالب پیشنهادها بیان حرف‌هایی‌ست که ده‌ها سال است به آن‌ها عمل می‌شود و نتیجهٔ مطلوب هم نداشته، ولی هر یک از ما ساده‌انگاران خیال می‌کنیم اگر مثلاً فلان پیشنهاد سادهٔ من عملی شود، لابد همهٔ مشکلات برطرف می‌شود. کاش می‌شد کسی می‌آمد و اول، روند تولید یک کتاب درسی را می‌گفت، آن وقت می‌دیدید که به بسیاری از پیشنهادها و حرف‌های ما، حتی به صورت تکمیل شده‌اش عمل می‌شود، به هر حال، نتیجهٔ کار همین نقد و انتقادهایی است که می‌کنیم. شاید بعضی مشکلات به ماهیت کار برمی‌گردد تا چیزهای دیگر.

خلجیان: به طور کلی، از دوره ابتدایی تا سال آخر یعنی دبلم، به نظر من بیشتر تعصب آموزش داده می‌شود در کتاب‌های دینی. این تعصب است که همه را خسته می‌کند. مثلاً در ارتباط با واقعهٔ عاشورا، عموماً به دلیل تعصب است که زنجیر می‌زنند و در بین بچه‌ها هنوز جا نیفتاده که آن روز، عشق خاصی در وجود امام‌حسین (ع) وجود داشت که آن اتفاق افتاد. اگر عشق امام حسین (ع) بیان شود، بچه‌ها خیلی بیشتر خوش‌شان می‌آید و می‌فهمند که هر کاری را سرچایش بکنند.

حکیمی: در پاسخ خانمی که گفتند در این کتاب‌ها زیاد به مهر و محبت توجه شده، باید بگوییم اتفاقاً هر چه در مورد محبت بنویسند، باز هم کم است.

زربین قلم: من تجربه‌ای داشتم با گروه قرآن سازمان پژوهش. به من کتاب می‌دادند برای تصویرگری، ولی هر چه می‌گشتم که عکس‌هایی برای مثلاً زیر سوره‌های قرآن پیدا کنم، نمی‌توانستم.

هر چه کتاب را نگاه می‌کردم، می‌دیدم فقط عربی است. وقتی با گروه صحبت کردم، گفتند ما از معنی سوره‌ها نمی‌خواهیم استفاده کنیم، بلکه می‌خواهیم آموزش قرآن بدهیم. هنوز برای من سؤال است که چه طور می‌شود معنی متن به زبان فارسی در کتاب نباشد. همین مشکل به نوع دیگری در کتاب‌های دینی درسی دیده می‌شود. اصلاً چرایی احکام توضیح داده نمی‌شود. مثلاً در قسمت آموزش نماز، حتی در سال‌های بالاتر، ما هیچ مطلبی نداریم که چرا باید پنج نوبت بخوانیم و چرا سر ساعت بخوانیم؟ اگر بچه‌ها دلیلش را بدانند، برای‌شان جالب خواهد بود. چرا ما راجع به چراها در این کتاب‌ها صحبت نمی‌کنیم؟ در حالی که بچه‌های امروز، بچه‌های فهمیده‌ای هستند و سؤال می‌کنند و می‌شود با استدلال، آن‌ها را به خیلی چیزها رساند. مخصوصاً در زمینه دینی که تماش عشق و عاطفه و محبت و خیلی چیزهای خوب دیگر است.

رفیعی: در تکمیل صحبت‌های خانم، می‌خواهم عرض کنم که دین، هم عمق دارد و هم سطح این که بخواهید چیزهای عمقی را فقط به سطح محدود کنید یا عمق را بیابورید به سطح، یکی از آفت‌هایی است که الان دامن گیرمان شده است. خلاف وضعیتی که اوایل انقلاب پیش آمد و می‌خواستند سطح را به عمق ببرند. اوایل انقلاب بیشتر عمق دین و عمق قیام امام حسین (ع) و فلسفه قیام مطرح بود. الان در کتاب‌های دینی هم شواهدی است که می‌خواهند بچه‌ها از علم و کتل و مراسم و زنجیرزنی و این‌ها گزارش تهیه کنند یا گزارش بدهند.

یا مثلاً این که حضرت رسول (ص) دست‌شان را بر شانهٔ امیرالمؤمنین (ع) و حضرت زهرا (س) گذاشتند



رفیعی:

**باید نیازشناسی شود
و مخصوصاً در مسائل دینی،
با وضعیتی که ما داریم
و با تحریف‌ها و مشهوراتی که
وجود دارد و نامستند هستند،
بهتر است که همیشه
مؤلفان کتاب دینی،
به آخرین پژوهش‌ها و
آخرین دستاوردهای
پژوهشگران دینی
توجه کنند.
از پژوهش‌های تصویرگری
گرفته تا محتوا،
تا فقه، تا احکام،
تا اخلاق
و هرچیز دیگر**

و آن دو فرزندان‌شان را هم آوردند و یک عبا هم بر دوش‌شان انداختند، صرف همین نقل، چه اطلاعاتی را می‌تواند به کودک و نوجوان بدهد و چه مفهومی را به او می‌تواند منتقل کند؟
کاموس: بحث ما قضیه نظام آموزشی است که آقای محقق به آن اشاره کردند. به نظر من نظام آموزشی ما، اصلاً کلی‌نگر نیست و خیلی جزئی به قضیه دین نگاه می‌کند. در برخی موارد، ظاهراً براساس عقل مدرن به سراغ دین می‌رود. همین که درسی به نام تعلیمات دینی داریم، خودش نشان دهنده این است که نگاه، نگاه جزئی‌نگر است. بنابراین، بخشی از مشکل به خود تألیف‌کنندگان این کتاب‌ها مربوط می‌شود.
با این که دوستان ما در گروه‌های تألیف، نویسندگان خوب و فهیم و اهل علم هستند، اما در برخی موارد به گونه‌ای ایزوله شده‌اند. در واقع، جامعه آموزشی ما از تمام ظرفیت‌های دینی جامعه استفاده نمی‌کند. برای همین هم کتاب‌های درسی ما بیشتر به احکام، اخلاق و اعتقاداتی مثل خداشناسی و معاد و نبوت و این‌ها می‌پردازد و به اخلاق عملی کم‌تر پرداخته می‌شود.

درحالی که هدف اصلی دین، همان طور که از قرآن برمی‌آید و علامه طباطبایی می‌گوید، ارائه مدل و روشی برای زندگی سعادت‌مندان در دنیا و آخرت است. ما در کتاب‌های درسی‌مان، آداب معاشرت دینی را کم‌تر می‌بینیم. در حالی که چند صد سال پیش، «خربن عاملی»، آداب معاشرت را از دیدگاه ائمه جمع‌آوری می‌کند و کتابش در این زمینه موجود است. مسئله ارتباط با والدین را که یکی از مسائل بسیار مهم است، بسیار کم‌رنگ می‌بینیم یا مسائلی مثل خودسازی، آداب معاشرت، همسایه‌داری، خدمت به دیگران، مبارزه با هوای نفس و حرص و حسد و خشم و غرور که اتفاقاً جایش هم در همان دوران ابتدایی است.

برای این که ما یک مقدار با عقل مدرن به سراغ دین می‌رویم و عقل مدرن هم از مشخصاتش این است که جزء نگر است. ما هدف مشخصی برای این کتاب درسی (تعلیمات دینی) در نظام آموزشی نمی‌بینیم. اگر تربیت دینی خاصی مدنظر است، چرا این کتاب عمومی است؟ بعد چرا از علما و عرفا و مربیان بزرگ دینی استفاده نمی‌شود؟ شما ردپای کدام یک از مراجع بزرگ را در کتاب‌های درسی می‌بینید؟ ردپای کدام تفکر مشخص را در تربیت دینی می‌بینید؟ در حالی که ما می‌دانیم در تربیت دینی، متد و روش وجود دارد. اگر دین‌شناسی و آموزش احکام صرف مطرح است، آن موقع تعاریف فرق می‌کند.

کهنمویی‌زاده: با تشکر از آقای رفیعی. آقای رفیعی نکاتی را بیان کردند که در واقع برای همه ما سؤال است. البته ایشان فقط به این سؤال‌ها اشاره کردند، ولی آیا برای این‌ها راه حل وجود دارد؟ مثلاً شما درباره بیان محرم و نامحرم چه راهی پیشنهاد می‌کنید؟ کتاب دینی بیاید روسری مادر را از سرش بردارد؟ این جا محرم و نامحرم مطرح نیست. به نظر من نظام اجتماعی مطرح است. ما در سریال‌های تلویزیونی می‌بینیم که خانم‌ها با روسری و روپوش می‌خوانند. دلیلش این است که چون از نظر اجتماعی مشکل دارد، هم در چاپ کتاب‌ها این مشکل را به وجود آورده و هم در تأثیر و سینما، اگر در مورد راه‌حل این مشکلات هم ما را راهنمایی کنید، ممنون می‌شویم.

هجری: آقای رفیعی گفتند که می‌شود با پژوهش و تحقیق، جواب بسیاری از این مسائل و مشکلات را



محقق: یک مشکل جدی که ما داریم، توقع نامعقول از کتاب‌های درسی است. همه نهادهای کشور توقعاتی از کتاب‌های درسی دارند که کتاب درسی به تنهایی به دلیل گنجایش و کیفیت کار، امکان پاسخگویی به این‌ها را ندارد. توقع این که همه معضلات بچه‌ها را کتاب‌های درسی پاسخ بدهد، اشتباه است

به دست آورد.

فرخی: خیلی تشکر می‌کنم. آیا در بین اعضای سخنران، کسی به عنوان کارشناس برنامه‌ریزی درسی یا کارشناس آموزش ابتدایی حضور دارد؟

تغییراتی که در کتاب‌های دینی درسی اتفاق افتاد، حاصل یک کار پژوهشی بود که در سال ۷۶ انجام شد، تحت عنوان «نقد و بررسی کتاب‌های درسی از هفت منظر گوناگون» یکی از آن منظرها، منظر آموزش تعلیمات دینی بود. حالا دوستانی که این تغییرات را انجام داده‌اند، باید پاسخگو باشند که آیا براساس آن اصول و اهداف تغییراتی که انجام شده، توانسته آن هدف‌ها را برآورده کند یا نه؟ در مورد معیارهای مورد نظر برای انجام این تغییرات هم من به نتیجه روشنی نرسیدم و نمی‌دانم این معیارها چی بوده.

سؤال این است که آیا بین کتاب‌های دینی سال‌های ابتدایی، هیچ نوع ارتباط طولی وجود دارد یا نه؟ سؤال دیگر این است، اساساً چه ضرورتی دارد که کتابی با یک برنامه درسی تحت عنوان تعلیمات دینی داشته باشیم؟ دوستان ما اصلاً تعلیمات دینی را چه تعریف می‌کنند؟ تعالیمی که ما تحت عنوان تعلیمات دینی می‌دهیم، آموزش‌هایی است مبنی بر آشنایی با شرعیات، احکام و اخلاقیات. شاید بتوانیم همه محتوای کتاب هدیه‌های آسمان را در قالب کتاب‌های درسی فارسی هم بیاوریم. در این صورت، آیا اشکالی پیش می‌آید؟

هجری: متأسفانه، وقت ما به پایان رسیده. دوستان مهمان اگر نکته‌ای دارند، بفرمایند.

محقق: ای کاش مؤلفان کتاب‌های درسی هم بودند و در آن بخش‌هایی که لازم بود، از کارشان دفاع می‌کردند. یک مشکل جدی که ما داریم، توقع نامعقول از کتاب‌های درسی است. همه نهادهای کشور توقعاتی از کتاب‌های درسی دارند که کتاب درسی به تنهایی به دلیل گنجایش و کیفیت کار، امکان پاسخگویی به این‌ها را ندارد. توقع این که همه معضلات بچه‌ها را کتاب‌های درسی پاسخ بدهد، اشتباه است. در ضمن، تفکیک بحث درباره تصویرگری و محتوا، از جمله چیزهایی است که باید در این جلسه انجام می‌شد و بحث تصویرگری برای یک جلسه گذاشته می‌شد. چون در هر کدام از این زمینه‌ها خیلی حرف هست. من فکر می‌کنم لازم است که ما جلسه دیگری در مورد تصویرگری کتاب‌های درسی داشته باشیم.

رفیعی: من فکر می‌کنم کلید حل همه این مشکلات، در چند کلمه خلاصه می‌شود: یکی این که کار پژوهشی باید انجام شود. کار را نباید سطحی گرفت. دوم این که حتماً باید مخاطب‌شناسی شود. باید نیازشناسی شود و مخصوصاً در مسائل دینی، با وضعیتی که ما داریم و با تحریف‌ها و مشهوراتی که وجود دارد و نا مستند هستند، بهتر است که همیشه مؤلفان کتاب دینی، به آخرین پژوهش‌ها و آخرین دستاوردهای پژوهشگران دینی توجه کنند. از پژوهش‌های تصویرگری گرفته تا محتوا، تا فقه، تا احکام، تا اخلاق و هرچیز دیگر. بسیاری از فلسفه احکام هم، در قرآن و روایات شیعه آمده است. من به نوبه خودم حاضر آن چیزهایی را که با مطالعه و پژوهش به آن رسیده‌ام، در اختیار هر کس که بخواهد، بگذارم.

هجری: خیلی متشکر. خسته نباشید و خداحافظ.